



نشریہ فرهنگی ادبی  
شماره یک - پاییز ۱۴۰۱



# سخن نخست

حسب حالی نوشتیم و شد ایامی چند  
محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند  
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید  
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند  
(حافظ)

پرهیب بر خود می‌بالد که نخستین شماره را در امتثال حکمت  
«اکرموا کبارکم» ویژه‌نامه‌ای به اجلال مقام منیع و قله‌های فرازمند  
این کهن‌دیوار و آثار مؤلفان ادب و فرهنگ ایران زمین، بر بساط نشر  
و در برابر نگاه مخاطبان می‌نشانند.  
ما برآنیم تا با همیاری یاران فرهیمنده، این گاهنامه را با کیفیتی والا  
پی بگیریم و آثار شاعران و نویسندگان این کهن‌بوم ادب‌پرور را به  
جامعه‌ی ادبی ایران معرفی کنیم.  
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید  
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

بادا که آفریدگار قسم‌خورنده به قداست قلم، همه‌ی ما را قدرگزار  
استادان فرهنگور و فرهیخته گرداند و ظل پرفیض آنان را مستدام  
بدارد.

ایدون باد  
ایدون‌تر باد

آنچه در این شماره می‌خوانید:

- سخن نخست ۳
- سبک‌های شعر فارسی ایران (فیض شریفی) ۴
- رسم‌الخط چقدر مهم است؟ (محمدکاظم کاظمی) ۷
- نقدی بر کتاب داستان زمانه ما «۱» - (رضا روشنی) ۸
- در جوار دوست (محمدعلی آل‌مجتبی) ۱۰
- به بهانه روز کتاب و کتابخوانی ۱۳
- داستان کوتاه (رامک تابنده) ۱۴
- مدح سلطان محمود در شاهنامه - (محمدحسین مؤمنی) ۱۶
- دمی با شاعران جوان ۱۸

صاحب امتیاز : انتشارات حس هفتم

مدیر اجرایی : یاسمین شعبان‌زاده

دبیر ادبی : فیض شریفی

همکاران مادر این شماره : فیض شریفی / محمدکاظم کاظمی / رضا روشنی /

محمدحسین مؤمنی / رامک تابنده / حسین رضوی فرد

ویراستار : لیلا صبوری‌زاده

گرافیک و صفحه‌آرا : مریم تقدیری

ارتباط با ما : [hesehaftom.com/pub](http://hesehaftom.com/pub)

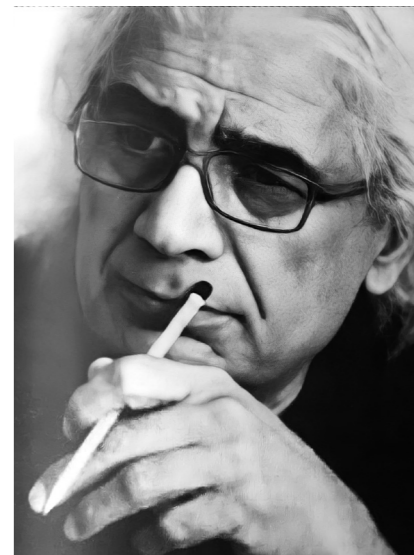
[hesehaftom.pub](http://hesehaftom.pub)

[t.me/hesehaftom.pub](http://t.me/hesehaftom.pub)

<http://zil.link/hesehaftom.pub>

۰۹۱۷ ۴۹۳ ۲۴۹۶

دوستان و همراهان عزیز؛  
در راستای ارتقای این ویژه‌نامه، منتظر آثار،  
مطالب، مقالات و همچنین پیشنهادات و  
نظرات شما عزیزان هستیم.



«فیض شریفی»

# سبک‌های شعر فارسی ایران

به وجود می‌آورد که نمی‌توان آثارشان را در زیر عنوان مشترکی آورد. بدین‌گونه ممکن است آثار موجود در یک زمان را طبقه‌بندی کنیم.

بر اساس نظریه‌ی ارستو، سبک را می‌توان به هفت دیدگاه طبقه‌بندی کرد:

۱) بر اساس نام مؤلف.

۲) بر اساس زمان و دوره‌ی اثر.

۳) بر اساس زبان به کار گرفته‌شده.

۴) بر اساس موضوع.

۵) بر اساس محیط جغرافیایی.

۶) به تناسب مخاطب‌ها.

۷) بر اساس اهداف؛ مثل سبک تعلیمی، غنایی، نمایشی، حماسی و طنزآمیز.

«ملک‌الشعراى بهار» چهار نوع سبک را بر اساس و مبنای حوزه‌ی جغرافیایی شعر و نثر فارسی تقسیم‌بندی کرده است:

۱) سبک خراسانی یا ترکستانی. [از آغاز شعر فارسی تا قرن ششم]

۲) سبک عراقی مخصوص شاعرانی‌ست که در عراق عجم فارسی بوده‌اند. [از قرن ششم تا قرن هفتم]

۳) سبک هندی یا اصفهانی. [از قرن دهم تا سیزدهم]

۴) دوری بازگشت در تمام طول قرن سیزدهم در اصفهان و...

در حیات شعر و نثر فارسی، شاعران و نویسندگان بسیاری پا به عرصه‌ی ادب نهاده‌اند که شعر و نثر هرکدام، دارای خصوصیات و شاخصه‌هایی‌ست. از این رو، هزاران شیوه‌ی نثر و شعر در زبان به وجود آمده است.

سبک یعنی انحراف از نرم و شیوه‌ی دیگران؛ و به‌معنی پرداختن الفاظ با یاری افکار و اندیشه‌هاست.

لفظ و معنا که دو عنصر سازنده‌ی نوشته‌ها به‌شمار می‌روند، تحت‌تأثیر عوامل متعددی قرار می‌گیرند و همین، موجب تفاوت شیوه‌ی شعر و نثر شاعران و نویسندگان می‌شود.

ممکن است این دو عامل لفظی و معنوی، آن‌چنان در میان افراد یک جامعه رسوخ کند که موجب به وجودآمدن شیوه‌ی خاصی در شعر و نثر شود. این اسلوب خاص، تشخص کلی‌ای میان شاعران و نویسندگان آن عصر

در ادامه، به تشریح سبک‌های یادشده می‌پردازیم:

## سبک خراسانی (سامانی یا ترکستانی):

این سبک در خراسان و ترکستان که جزئی از خراسان بوده، پا گرفت. به آن سبک سامانی هم می‌گویند.

شاعران معروف سبک خراسانی: رودکی، فردوسی، خیام، فرخی، عنصری، منوچهری، ناصرخسرو، سنایی [دوره‌ی اول زندگی]، مسعود سعد سلمان و...

شاخصه‌های فکری و اندیشگانی سبک خراسانی: شعرهای این سبک، عمدتاً رئالیستی یا واقع‌گرا، طبیعی و ساده با تشبیه‌های محسوس و ملموس است. معشوق سبک خراسانی، معمولاً زمینی و در دسترس است. از این نگاه، شاعران این دوره، روح و روحیه‌ی پُرنشاط و شادی‌بخشی دارند. «رودکی» بدون درک و چهارچوب فیلسوفانه‌ای در این زمینه ورود کرده و «خیام» اما درکی فلسفی به مسئله‌ی خوش‌باشی دارد...

شاد زی با سیاه‌چشمان، شاد

که جهان نیست جز فسانه و باد

«رودکی»

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی، چه هستی خوش‌باش

«خیام»

قالب عمده در سبک خراسانی، قصیده است. قالب مسمط را هم «منوچهری دامغانی» ابداع کرد.

از دوره‌ی غزنوی و سلجوقی هم کاربرد واژگان عربی، اطناب، تمثیل و... رواج یافت. در همین دوره ما با چند نوع نثر و شعر روبه‌رو هستیم.

این تنوع و تغییرات از دو جنبه صورت گرفته است:

۱) دگرگونی موضوعی نثر و شعر.

۲) دگرگونی اسلوبی و شیوه‌ای.

کتاب‌های این دوره بیشتر درمورد پزشکی، حکمت تذکره عرفان و علوم دیگر است. نویسندگان و شاعران متعدد در این دوره کتاب‌های محکم و استادانه‌ای در گونه‌های متفاوت به نگارش درآوردند. از نظر تعلیم و تربیت نیز این دوره تکامل ادبیات پارسی است. دیوان رسایل فارسی نثر و قواعد هم برای نامه‌نگاری در این دوره وضع شد که هرکدام بر یک اسلوب به نگارش درآمدند:



۱) «سفرنامه»ی ناصرخسرو و «قابوس‌نامه»ی عنصرالمعالی؛ به نثر ساده و مرسل.

۲) «تاریخ بیهقی» از ابوالفضل بیهقی؛ به نثر بین بین.

۳) «صد میدان» و «الهی‌نامه» از خواجه‌عبدالله انصاری؛ به نثر مسجع و فنی.

۴) «کلیله و دمنه» از نصرالله منشی و «مرزبان‌نامه»ی وراوینی؛ به نثر مصنوع و فنی.

در زمینه‌ی شعر هم شیوه‌های مختلفی وجود دارد مثل دوبیتی‌های لطیف و عارفانه‌ی «باباطاهر» به لهجه‌ی لری؛ و تغزل‌های «فرخی سیستانی» که روانی کلام و سادگی فکر خود را با ملاحظت بیان کرده است.

ولی «عنصری» با افکار و اصطلاحات علمی، فهم اشعار را تا حدودی دشوار کرده است. و «منوچهر دامغانی» با کاربرد لغت‌ها و اصطلاحات مهجور عربی که گاه به درشتی و زمختی نزدیک شده است، اشعار جذاب و استواری سروده است. «فخرالدین اسعدگرگانی»، «ویس و رامین» را با رعایت جوانب سادگی و روانی، به زیور فصاحت و بلاغت آراسته است. ناصرخسرو، قصاید خود را با اشتمال بر مواعظ و حکمت و افکار فلسفی، به نمایش گذاشته است.

«مسعود سعد سلمان» در صنعت نظم‌ش،

نه لفظ و معار است و نه معنی و مثنی. او را باید پایه‌گذار حبسیات در شعر فارسی دانست.

«خیام نیشابوری» نیز پایه‌گذار ربایی‌هایی فلسفی بود. استقبال بی‌نظیری که از اشعار خیام به عمل آمد، باعث شهرت جهانی او شد.

«فردوسی»، پایه‌گذار اصلی شعر حماسی

در ایران است. او از این زاویه، بسیاری را به‌دنبال خود کشاند.

«سنایی غزنوی»، یکی از بزرگان قرن پنج و ششم است که در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد، بسیار مؤثر بوده است.

«خاقانی» در مسائل حکمی، عرفانی و دینی و وعظ، خود را تالی سنایی میدانند. «رشید وطواط» هم در شناختن دقایق کلام عرب و اسرار نحو و ادب، در کنار سنایی و خاقانی قرار می‌گیرد؛ با این تفاوت که مهارت اصلی او مبالغه‌ی درآوردن صنایع مختلف لفظی چون ترصیع، مماثلت و تجنیس و... است. در مقابل «انوری ابیوردی» با استفاده از زبان محاوره، طریقه‌ای نوین ابداع نمود.

«نظامی» غیر از دیوانی بیست‌هزاربیتی که مقداری از آن باقی است، پنج مثنوی معروف به نام «پنج گنج» دارد. «مخزن‌الاسرار» او تعلیمی است که بر «بوستان سعدی» نیز بی‌تأثیر نبوده است. «خسرو و شیرین» او متأثر از «ویس و رامین» اسعد گرگانی و «شاهنامه»ی فردوسی است. این کتاب، تأثیرات فراوانی بر «امیرخسرو، جامی، وحشی بافقی و وصال شیرازی» گذاشت. «لیلی و مجنون» او که از رمانس‌های کهن تازیان بوده و او تصرفاتی در آن ایجاد کرده است، بر شاعران منظومه‌سرای بعدی (امیرخسرو دهلوی و جامی و...) تأثیر گذاشته است. مثنوی «هفت پیکر» راجع به داستان بهرام گور است. این داستان از لحاظ شکلی، بر داستان‌نویسانی چون «هوشنگ گلشیری» بی‌تأثیر نبوده است. «اسکندرنامه»ی نظامی، حاوی داستان اسکندر، از ولادت تا فتح ممالک و بازگشت به روم است. او در این داستان، قصد پیروی از شاهنامه را داشته و می‌خواسته به مقابله‌ی استاد توس، فردوسی برود ولی با همه‌ی استادی و مهارت، نتوانسته با او هم‌سری کند.

نظامی تنهاشاعری است که تا پایان قرن ششم توانست شعر تمثیلی را در زبان فارسی به کمال برساند.

نظامی دایرة‌المعارفی از علوم، اطلاعات و فلسفه و اصول و ابداع و اختراع معانی و مضامین و تخیلات نوظهور بود و از این زاویه، تأثیرات بسیاری بر «نیمایوشیج» و «یدالله رؤیایی» گذاشته است. به‌جز این دو، خواجه، جامی، هاتفی و وحشی بافقی، از مقلدان بزرگ «پنج گنج» نظامی بوده‌اند.

انوری در غزل، آنتولوژی سعدی؛ و سنایی، آنتولوژی «مولوی» است.

سعدی در مقامه‌ی مجلس متأثر از مقامات حمیدی است؛ تحت‌تأثیر سبک داستان‌پردازی و قصه‌های عربی که در آن، کاربرد الفاظ دشوار و رعایت جنبه‌های لفظی و سجع‌پردازی، به‌وفور دیده می‌شود. او در غزل، تالی انوری، سنایی و خاقانی است؛ و حافظ، تالی و آنتولوژی سعدی است. دیوان اشعار او را به‌درستی دل‌نامه، روح‌نامه، آینه‌ی جان‌بینی و جهان‌بینی انسان ایرانی دانسته‌اند و در تعبیری دقیق‌تر و رساتر، حافظ را حافظه‌ی ایرانی نامیده‌اند. در شماره‌ی بعد، به سبک عراقی خواهیم پرداخت...

# رسم‌الخط چقدر مهم است؟

«محمدکاظم کاظمی»



بیاپید با یک پرسش شروع کنیم. ایراد اصلی این جمله در کجاست؟ «بهشت رضا بزرگترین قبرستان مشهد محسوب میشود.»

«بزرگ‌ترین» را «بزرگترین» نوشتیم؟ بله این عیبی است، ولی نه خیلی مهم.

«می‌شود» را «میشود» نوشتیم؟ بله، ولی این هم آن‌قدرها حساس نیست.

در واقع عیب بزرگ در «محسوب می‌شود» است. «محسوب شدن» برای وقتی است که قضیه‌ای اعتباری در کار باشد، یعنی این قضیه در ذهن و زبان دیگران شکل گرفته باشد، خواه حقیقت داشته باشد و خواه نداشته باشد.

مثلاً می‌توان گفت «در خانواده‌ی ما پدر رئیس محسوب می‌شود.» یعنی دیگران‌اند که او را رئیس خانواده‌به حساب می‌آورند. این قضیه موکول به پذیرش دیگران است، ولی نمی‌توان گفت «در خانواده‌ی ما پدر بزرگ‌مسئول‌ترین عضو محسوب می‌شود.» چون مسئول‌ترین شخص بودن، به‌ذات خوداصالت دارد و بسته‌به پذیرش یا رأی دیگران نیست. آن شخص مسئول‌ترین «هست»، نه این‌که مسئول‌ترین «به حساب بیاید». پس باید گفت «در خانواده‌ی ما پدر بزرگ‌مسئول‌ترین عضو است.» و به همین قیاس، «بهشت رضا بزرگ‌ترین قبرستان مشهد است.»

هدف من از نوشتن این یادداشت این بود که مسایل صوری نگارش مثل رسم‌الخط و نقطه‌گذاری، ما را از ساختار جملات و معنی کلمات غافل نکند. پیش از هر چیز ببینیم که این جمله منظور نویسنده را درست بیان کرده است؟ این را مخصوصاً برای کسانی می‌گویم که دغدغه‌ی شدید جدانویسی یا سرهم‌نویسی دارند و مهم‌ترین موضوع برایشان این است که مثلاً «کتابفروشی» بنویسند یا «کتاب‌فروشی»؛ «زندگی» بنویسند یا «زنده‌گی».

من نمی‌گویم رسم‌الخط مهم نیست، بلکه می‌گویم آنچه مهم‌تر است، انتخاب کلمات مناسب، ساختار درست جمله و روانی و زیبایی نثر است. این‌ها باید دغدغه‌های اصلی ما در نگارش و ویراستاری باشد.

باری در جلسه‌ای که من هم بودم، از جناب دکتر شفیعی کدکنی در مورد رسم‌الخط پرسیدند و این که چرا گاهی رسم‌الخط ایشان در چند کتاب مختلف یکسان نیست. ایشان گفت که در این مورد بسیار

بی‌اعتناست. ممکن است در یک سطر «می‌شود» بنویسد و در سطر دیگری «میشود». رسم‌الخط او حتی در یک مقاله یا پاراگراف هم یکسان نیست. همین مقدار هم که رسم‌الخط در هر کتاب یکدست است، حاصل کار ویراستاران است.

ولی این مانع نمی‌شود که دکتر شفیعی کدکنی زبردست‌ترین پژوهشگر در زمینه‌ی ادبیات فارسی در عصر حاضر باشد با نثری بسیار فصیح، روان و زیبا.

پس سخن را خلاصه کنیم. نگذاریم که رسم‌الخط برای ما حجاب شود و ما را از دیگر ظرایف و دقایق نگارش بازدارد. انتخاب درست واژگان و چین‌مناسب آن‌ها در جمله و آنگاه ترکیب

داخلی و مجموعه‌ی جملات، خیلی مهم‌تر است. البته این نکته را هم بگویم، تا باز از آن طرف بام نیفتیم. جناب دکتر شفیعی با همه‌بی‌اعتنایی شخصی به رسم‌الخط، آن را از سر مفاخره و به عنوان یک خصلت خوب طرح نکرد. ایشان گفت که خودش چنین است، ولی در همان حال، کتاب‌هایش را به ویراستار می‌سپارد. منظور من در این یادداشت نیز خوار انگاشتن مسایل صوری نگارش نیست، بلکه توجه‌به بعضی نکات مهم است که ممکن است در سایه‌ی مسایل صوری پنهان بماند.

## نقدی بر کتاب

# داستان زمانه ما (۱) - صادق هدایت

«رضا روشنی»



و ارتباط آنان با غریب و عقده‌ها و مسائل جنسی است؛ با گوشه‌چشمی به نظریات فروید. اگرچه زاویه‌ی فیض شریفی نسبت به این مسئله دقیقاً روان‌کاوانه نبوده و فاقد طرح راوان‌کاوانه است، اما او کلیاتی را ارائه کرده که می‌تواند دیدگاه هدایت را نسبت به زن روشن کند.

از دیگر مباحث ارزشمند کتاب، اشاره‌ی نویسنده به تفاوت‌های اصلی رمان و داستان کوتاه با قصه‌های کهن است. او محور عمده‌ی قصه‌های کهن را در «خرق عادت» می‌داند. او در تفاوت قصه و داستان می‌گوید که قصه از «شبکه‌ی ضعیف استدلال‌ها» برخوردار است؛ و زمان و مکان قصه، دقیق و روشن نیست. او داستان را پدیده‌ای نو و محصول مدرنیته و تحولات آن می‌داند.

در جمع‌بندی کتاب، می‌توان گفت که «داستان زمانه ما»، اثری مفید و لازم بوده و می‌تواند یاریگر مخاطبان هدایت بوده و آنان را در آشنایی با آرا و افکار و اندیشه‌های هدایت و آثار او، یاری دهد.

یکی دیگر از بخش‌های ارزشمند کتاب، خوانش «کافکا» و هدایت، با هم است. این خوانش از دل آثار مختلف می‌گذرد و به پیش می‌رود. در این خوانش، گاه هدایت رنگ کافکا می‌گیرد و گاه کافکا رنگ هدایت. نویسنده نیز به نگاه همسویانه‌ی هدایت و کافکا و فضای گوتیکی آن دو اشاره می‌کند و می‌گوید: «کافکا چون منظومه‌ای شوم و غیرعادی، با بدبینی مفرط بر هستی هدایت ساطور می‌کشد... هر دو، در یک تپه بی‌پایان، دست‌وپا می‌زنند. آن‌ها ترس از آدم‌ها را جانشین ترس از خدا می‌کنند... همه‌چیز از نظر کافکا و هدایت، وهم است و دورترین و نزدیک‌ترین زن‌ها، فریبند؛ فریب مطلق. نزدیک‌ترین حقیقت، خانه‌ی بی‌در و پنجره است.»

فیض شریفی در ادامه، سخن از مشابهت‌های ساختاری آثار هدایت و کافکا می‌گوید و مواردی همچون ساختار فرمیک داستان‌ها، ساخت، بافت و آهنگ کارها، سبک نگارشی، چندلایگی، معنا‌باختگی، هیچ‌انگاری، و طنز را مثال می‌آورد.

فیض شریفی در «داستان زمانه ما»، به مسئله‌ی گروتسک نیز پرداخته است. او از گروتسک، به‌عنوان یکی دیگر از وجوه مشترک آثار کافکا و هدایت یاد کرده. او هدایت را بنیان‌گذار گروتسک در ایران می‌نامد و از «علویه‌خانم»، به‌عنوان یکی از شخصیت‌های گروتسکی یاد می‌کند.

او در ادامه، سخن از گروتسک، به مفهوم متغیر گروتسک در دوره‌های تاریخی اشاره کرده؛ شگردی که از مجاری آن، خنده‌ای اهریمنانه بر لبان مخاطب نقش می‌بندد و به سبب آن، پوچی برآشوبنده و کشنده‌ای سر برمی‌کشد. به همین علت هم گروتسک به جنون عقل نزدیک‌تر است تا معانی خرد و جزئی و پراکنده.

یکی دیگر از جنبه‌های کار فیض شریفی، نگاه هدایت به زن و تیپ‌ها و شخصیت‌های زنانه

دفتربه‌دفتراست. بدین شکل که نویسنده در معرفی آثار، ابتدا مقدمه‌ای درباره‌ی شخصیت‌ها و طرح رمان و زاویه‌ی دید هدایت می‌آورد و بعد، بخش‌هایی از داستان یا تمام داستان را ضمیمه‌ی گفتارش می‌کند. فیض شریفی در همان آغاز سخن، بدون مقدمه‌چینی می‌گوید: هدایت با داستان‌هایش به اعماق روح و قلب و فکر مردم نفوذ کرد.»

شریفی ضمن اشاره به تفاوت‌های قصه‌های قدیم و رمان معاصر، این سؤال را مطرح می‌کند: - آیا عصر قصه‌های کهن به سر آمده است؟

البته پاسخ او به این پرسش، منفی است. او می‌گوید با اینکه حال‌وهوای نوشتن، زمان‌به‌زمان عوض می‌شود اما «هیچ مکتب ادبی یا قالبی، به راحتی از دور خارج نمی‌شود و نمی‌میرد».

نویسنده در ادامه، تفاوت‌های رمان و داستان کوتاه را برمی‌شمارد و این تفاوت را به جهت مفاهیمی چون زمان، شخصیت، موضوع، تم، علیت، طرح و دورنما می‌بیند. او در پایان سخن، به هدایت برگشته و می‌گوید که ما سبک‌های گوناگونی در کار هدایت می‌بینیم؛ و او در دوره‌ای به سبک رمانتیک می‌نویسد؛ در دوره‌ای به سبک رئالیستی؛ در دوره‌ای به سبک سوررئالیستی؛ و در دوره‌ای به سبک گوتیکی.

از بخش‌های خوب این کتاب، پیش‌گفتاری است درباره‌ی هدایت و آثار و افکارش؛ با توجه به نامه‌های او. شناخت هدایت از طریق نامه‌هایش که در آغاز کتاب آمده، به‌ویژه نامه‌هایش به «حسن شهیدنورائی» که به هدایت بسیار نزدیک بوده و به فاصله‌ای نزدیک به او درگذشته، بخش مهمی است. در این نامه‌ها موضع هدایت در قبال مسائل اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی کاملاً روشن می‌گردد.

«فیض شریفی»، چهره‌ای خون‌گرم، صمیمی و نام‌آشنا در حیطه‌ی ادبیات و فرهنگ ماست. او اگرچه ادامه‌ی «حقوقی» است و ادامه‌دهنده‌ی پروژه‌ی ادبی او، اما نگره و نظرگاه خویش را داشته و به سبک و سیاق خودش می‌نویسد. شریفی، لحنی گیرا و زبانی سالم دارد؛ شسته رفته و سهل‌الممتنع می‌نویسد؛ و چنان این امکان را به وجود آورده که بتواند با طیف وسیعی از مخاطبان ارتباط پیدا کند. او بعد از پروژه‌ی «شعر زمان»، دروازه‌ی دیگری را گشوده است: داستان زمانه ما. در روزگار ما، خوانش آثار هدایت، دارای ارزشی دوچندان است؛ بدین سبب که جامعه‌ی ما نه تنها از مبتلاناتش عبور نکرده، بلکه در موارد عدیده‌ای، به نحو اسفباری نیز پس‌رفت داشته است. اما از این داستان پُرآب‌چشم بگذریم و برگردیم به سرخط: «داستان زمانه ما». می‌خواهیم بدانیم که فیض شریفی درباره‌ی هدایت چه می‌گوید؟ شیوه‌ی کار در این پژوهش شریفی،





# در جوار دوست

«سید محمدعلی آل مجتبی»

و «بیدل دهلوی» - و جدید - از «شاملو»، «فروغ» و «منزوی» تا «سهراب» و «سایه» و سایرین - جا دارند. حتی شاعران امروز (محمدعلی بهمنی، علی بهمنی، قیصر امین‌پور، غلامرضا طریقی، محمدکاظم کاظمی و ...) را مورد مطالعه قرار می‌دهم و با بعضی ارتباط دوستانه دارم. در سرودن، تحت تأثیر هرکه از عشق و مهر گفته یا بگوید، هستم.

**چه کتاب‌هایی تا الان چاپ کرده‌اید؟**

تاکنون پنج دفتر از اشعارم را به چاپ رسانده‌ام:

- ۱) «با گناهی که مرتکب شده‌ام»: انتشارات «هزاره ققنوس»، ۱۳۹۲.
- ۲) «گلا بارون» (گزیده‌ی غزل‌های کازرونی): نشر «نگره شیراز»، ۱۳۹۶.

با حال و هوای عاشقی خودم پرداختم و با اندک صدایی که داشتم، در جمع اقوام و دوستان می‌خواندم.

سرودن شعر را به‌طور جدی از سال ۱۳۵۳، در دوران آموزشی، و با اشعار نیمایی شروع کردم و یکی دو سال بعد، با آشنایی با سعدی و حافظ، بیشتر به غزل علاقه‌مند شدم. البته در ۱۶-۱۵ سالگی، یکی دو غزل با لهجه‌ی کازرونی داشتم.

ابتدا با قواعد و عناصر غزل، چندان آشنایی نداشتم، تا اینکه با مطالعه و تلاش جدی و با آشنایی و هم‌نشینی با زنده‌یاد «نصرالله مردانی»، از سال ۱۳۵۷ کارهایم بهتر و بهتر شدند.

از سال ۱۳۶۰ تا حدود ۸۸، مدیر انجمن‌های ادبی مختلف، از جمله «انجمن ادبی اداره‌ی ارشاد»، «انجمن بيشاپور»، «انجمن‌های دانش‌آموزی»؛ و نیز عضو «انجمن انقلاب اسلامی فارس» بوده‌ام. چندسالی هم عضو «کنگره‌ی ادبی شاهد» سراسر کشور بودم. تعدادی از شعرهای بنده در چندین شماره از مجموعه‌های «ضیافت نو» انتشارات شاهد، چاپ شده است.

**شعرهای شما در چه قالبی هستند؟**

بیشتر اشعار در قالب غزل هستند اما اکثر قالب‌های کلاسیک و نو را آزموده‌ام.

**آثار کدامیک از شاعران را بیشتر مطالعه می‌کنید و در سرودن، تحت تأثیر کدامیک از شاعران هستید؟**

در سیر مطالعاتی‌ام آثار اکثر شعرای قدیم - از «فردوسی» و «رودکی» گرفته تا «حزین لاهیجی»

**لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید:**

سیدمحمدعلی آل مجتبی (شاهامیری)؛ متولد ۱۴ خرداد ۱۳۳۳ در کازرون. در خانواده‌ای مذهبی، از فامیل بزرگ سادات شاهامیری و حسینی‌زاده، پرورش یافته‌ام. دوران ابتدایی و متوسطه را در کازرون به پایان رسانده، در سال ۱۳۵۳ به خدمت سربازی رفته و با عنوان «سپاه دانش» در روستایی از استان کرمان (شهر بابک، روستای بهنوئیه) در خدمت آموزش و پرورش بوده‌ام. و پس از پایان خدمت، از سال ۱۳۵۵ به‌عنوان آموزگار، به استخدام آموزش و پرورش کازرون درآمدم.

**علاقه‌ی شما به شعر و شاعری از چه زمانی شروع شد؟**

از ۱۵-۱۴ سالگی شروع به سرودن ترانه‌هایی بر آهنگ و ریتم آوازهای خوانندگان آن زمان،



# به بهانه‌ی روز کتابخوانی

کیفیت زندگی شما را دو چیز تعیین می‌کند: کتاب‌هایی که می‌خوانید و انسان‌هایی که ملاقات می‌کنید!

«مک‌لوهان»

راز ماندگاری اثر مکتوب، به دلیل ثبت شدن آن است. هر ایده‌ورایی، تالحتضه‌ای که نگاشته‌و ثبت نشده، معلق است و راهی برای شدن و ماندگاری ندارد و همین‌طور بلا تکلیف است. اما به محض ثبت هر کلمه بر صفحه‌ی کاغذ، آن کلمه جان می‌گیرد، قد علم می‌کند و زنده، بر صفحه‌ی کاغذ، خودش را به اثبات می‌رساند! و در اینجا، تعهد و روشنگری نویسنده، عیان می‌شود!

ما با ورق زدن صفحات هر کتاب، پا به جهان بی‌آغاز و انجامی می‌گذاریم که به هویت فردی و جمعی فرهنگی-اجتماعی مان منجر می‌شود؛ به خودشناسی مان منجر می‌شود! و آگاهی را، که بزرگ‌ترین هدیه‌ی جهان به ماست، در متن زندگی مان عیان می‌کند. و آنجاست که هر کدام از ما، می‌توانیم نماینده‌ی رشد فکر و فرهنگی خود، خانواده، فرزندان و اجتماعمان باشیم!

پس بدانیم و بدانیم که هیچ جوهر و گوهری، جای خالی کتاب را برای ارتقای ذهنی و شعور فردی و جمعی مان، پُر نمی‌کند! و در نهایت اینکه به قول «ری بردبوری»:  
مجبور نیستید برای از بین بردن یک فرهنگ، کتاب‌ها را بسوزانید؛ فقط کاری کنید که مردم آن‌ها را نخوانند.

کتاب، دروازه‌ی ورود به جهان اندیشه است و کتابخوانی، مسیر عبور از این دروازه و فتح قله‌های معرفت و خودشناسی.

همواره فرهنگ، علم، هنر، زبان و ذهن مردم یک ملت، با آثار ارزشمندی که طی قرن‌ها مکتوب شده‌اند، ماندگار می‌شود. و نمایندگان برحق تفکر در هر ملتی، گنجینه‌های ارزشمندی از زیستن را برای آن ملت، به ارمغان می‌آورند. شکوفایی علمی و فرهنگی و هنری، در ادوار مخالف تاریخ، با ثبت کتاب‌ها و مکتوبات اندیشمندان هر ملت، اتفاق می‌افتد. و به راستی، ماندگارترین و برحق‌ترین و بی‌بدیل‌ترین معجزه‌ی بشر، مکتوب کردن و نگاشتن تاریخ بر صفحه‌های سفید کاغذ است.

زبان، وقتی به شدن واژگانی و اندیشگانی می‌رسد و مکتوب می‌شود و منجر به ماندگاری سیر و گستره‌ی تاریخی ملت‌ها می‌شود، بشر را ثبت می‌کند! و هیچ گنجی، در هیچ برهه‌ی زمانی از تاریخ، ارزشمندتر، کامل‌تر و ماندگارتر از کتاب و کتابت، نبوده و نیست.

کتاب، واسطه‌ی عمیقی برای ارتباط ما با جهان بیرون و درونمان است. و پذیرش این امر، پذیرش پیوند و پیمان با جهان و جهان‌واره‌های بیرون از خودمان است؛ پذیرش لذت کشف و شهود، از دریچه‌ی ذهن یک نویسنده‌ی خلاق و متفکر که نماینده‌ی آگاهی و اشراف فکری و فرهنگی هر ملت است.

هر کتاب، فرصت بسیار خوبی است تا ما از دریچه‌ی دید نویسنده‌اش به دنیا نگاه کنیم. بدون زیستِ ذهنی، زیست جسمی، هیچ ارزشی ندارد؛ نباتی است؛ مخدوش است؛ دور باطل است؛ و نهایتاً، باطل است! و کتاب، راز فرار و فاصله‌گرفتن از فراموشی فرهنگی و اجتماعی است! ذخیره‌ی زبانی و اندیشگانی دولت‌ها و ملت‌ها بر گستره‌ی عظیم و شگرف صفحات کاغذ، ماندگار می‌شود! و از این روست که ترویج فرهنگ کتاب و کتابخوانی برای هر ملتی، بسیار حیاتی و لازم است!

با اضافه شدن هر نفر به جرگه‌ی کتاب‌خوانان و فرهنگ کتابخوانی، حماسه‌ای در ساحت اندیشه و ماندگاری فرهنگ هر ملت، اتفاق می‌افتد! کوشیدن در این امر، به مثابه انقلابی در درون است؛ با نگاهی به هستی، تاریخ و زبان!

**تأثیرگذار باشد؟** به نظر شما شعر و ادبیات چگونه می‌تواند در ارتقای فرهنگ یک جامعه

شعر و ادبیات، زبانی غیرمستقیم دارد. و بشر پند و اندرز مستقیم را چون زهری تلخ می‌بیند. بنابراین و بر اساس تجربه‌های آزموده‌شده، بیان شر و نیکی با زبان شعر و داستان، به‌ویژه شعر که آهنگین و همراه با موسیقی است، بیشتر پذیرنده‌ی طبع بشر است. با این وسیله، شما راه را نشان می‌دهید آنگاه: «خود راه بگویدت که چون باید رفت.»

**چه انتظاری از جامعه‌ی ادبی دارید؟** انتظار دارم که «جامعه‌ی ادبی» همان‌طور که از نامش پیداست، «ادب» را با همه‌ی وجهه‌های انسانی آن بشناسند و آن را در برابر همه‌ی انسان‌ها و نیز انسانیت، به کار برند. انسانیت و دیگر هیچ، آزادی و دیگر هیچ؛ این است توقع من از انسان، به‌ویژه جامعه‌ی ادبی.



(۳) «پرنده در قفس نبود»؛ انتشارات «حس هفتم»، ۱۳۹۸.

(۴) «دامنی با گل‌های ترنج»؛ انتشارات «حس هفتم»، ۱۳۹۸.

(۵) «به یادم نیست گندم خورده باشم»؛ انتشارات «حس هفتم»، ۱۳۹۸.

**به نظر شما شعر خوب، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟**

شعر دارای عناصری مکشوف و نامکشوف است. شعر خوب، خودش را معرفی می‌کند. شعر خوب در حافظه‌ی مخاطب می‌نشیند، نه در کاغذ و دفتر. شعر خوب، سعدی است؛ حافظ است؛ فردوسی است؛ شهریار است؛ اخوان ثالث است؛ فروغ و سیمین بهبهانی است؛ آتشی و منزوی است. شعر را نمی‌توان در عناصر مکشوفه محدود کرد؛ «آنچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند.»

به عزیزان جوان و نواندیش خود که در این راه قدم می‌گذارند، سفارش می‌کنم هرگز مطالعه‌ی تاریخ و ادبیات خود، و شناخت بزرگان ادبیات را دست‌کم نگیرند.

**انجمن‌های شعر چه تأثیری بر پیشرفت شاعران جوان ما دارند؟**

حضور در انجمن‌های ادبی، حتی اگر مجازی باشد، در پیشرفت طبع و استعداد جوانان، تأثیر زیادی دارد. و سفارش همیشگی‌ام: مطالعه، مطالعه، مطالعه؛ به‌ویژه مطالعه‌ی ادبیات و تاریخ؛ گرچه علوم دیگر نیز تأثیر بسزایی دارند، از جمله روان‌شناسی و علوم انسانی و اجتماعی.



کتری رو روی اجاق گذاشتم و کاسه‌ی بزرگ ملامینِ گل‌وپروانه‌ایم رو از توی کمد درآوردم تا سبزی‌هایی رو که پاک کرده بودم، بشورم. آخر هفته بود و زندگی بعد از کرونا دوباره به روال عادی برگشته بود؛ من هم که عاشق مهمون بازی! دوباره همه‌ی فامیل رو دعوت کرده بودم و می‌خواستم قورمه‌سبزی سمیرا پز درست کنم.

تلفنم رو روشن کردم و توی قسمت موزیک‌ها، فایل موردعلاقه‌م رو پیدا کردم تا حین آشپزی، با گوش‌دادن به خواننده‌ی موردعلاقه‌م به آرامش برسم. اما صدای جیغ و داد بچه‌ها که تو بعدازظهر بهاری توی کوچه فوتبال بازی می‌کردند، تمرکز رو به هم می‌ریخت. آخه این زبون‌بسته‌ها هم جز فوتبال بازی کردن تو کوچه‌ی باریک جلوی خونه‌ی ما، تفریح دیگه‌ای نداشتن. عشقشون این بود که بعد از مدرسه دور هم جمع بشن و توپ پلاستیکی رو این‌ور و اون‌ور شوت کنن.

توی افکارم غرق بودم که صدای ترمز گوش‌خراشی دلم رو از جا کند. سراسیمه از پنجره به بیرون نگاه کردم و آه از نهادم خارج شد. تاکسی زردرنگی وسط کوچه‌ی اصلی ایستاده بود و یه پسر بچه کنارش روی زمین افتاده بود. سریع زیر کتری رو خاموش کردم و بیرون پریدم.

نفهمیدم چطور روسری و مانتوم رو پوشیدم و خودم رو به بچه‌ها رساندم. راننده‌ی تاکسی رنگ به صورت نداشت. بچه‌ها دور پسر بچه‌ی کوچکی که روی زمین افتاده بود، جمع شده بودند و با چشم‌های از حدقه درآمده، بهش نگاه می‌کردن. نزدیک‌تر که رفتم، امیرعلی، پسر همسایه‌ی دیواربه‌دیوارمون که خیلی هم دوستش داشتم رو شناختم. چشم‌هاش رو بسته بود. کنارش نشستیم تا ببینم نفس می‌کشه یا نه. نفسش آرام بود و نبضش می‌زد. یواش گوشه‌ی چشمش رو باز کرد و محو لبخند زد. فهمیدم که فقط شوک شده و مسئله‌ی خاصی براش پیش نیومده. خدا رو شکر کردم.

به یکی از دوستاش گفتم که سریع براش یک کم آب‌قند و یه پتو بیاره. بی‌حرف بلند شد و مثل فرفره به‌طرف خونشون دوید.

برای راننده‌ی تاکسی سر تکون دادم و خیالش رو راحت کردم که می‌تونه بره؛ اما اسم و فامیل و شماره‌ی ماشینش رو برداشتم. خودم هم نفس راحتی کشیدم. در همون حال، دو تا چشم درشت به رنگ سبزه‌زار رو خیره به صورتم دیدم. بی‌اختیار سرم رو بالا آوردم و نگاهم تو صورت مهربون و قشنگ یه دختر موخرمایی قفل شد. صورتش خیس اشک بود و دست‌هاش رو با اضطراب به هم می‌مالید. آرام گفت:

- نمی‌خوام امیرعلی بمیره.

و بلند زد زیر گریه.

بی‌حرف بغلش کردم و با مهربونی زیر گوشش گفتم:

- نترس دخترم. اسمت چیه؟ تا حالا ندیده بودمت.

- سحر. تازه یک ماهه اسباب‌کشی کردیم.

و با انگشت سبابه‌ش به در آبی بغل خونه‌ی امیرعلی اشاره کرد. دستش رو توی دستم

نگه داشتم و در حالی که یک طره‌ی موی فردارش رو که تو نسیم می‌رقصید، پشت گوشش می‌انداختم، بهش گفتم:

- هیچ‌کس اینجا طوریش نمی‌شه. امیر هم حالش خوبه. مگه دوستش داری؟

چشم‌هاش براق شد و گفت:  
- خیلی! قراره وقتی بزرگ شد، شوهرم بشه.

بلند زدم زیر خنده؛ امیرعلی هم. سرم رو برگردوندم و گفتم:

- ای آتیش‌پاره! پس داشتی برای سحر فیلم بازی می‌کردی؟

سحر با شرم خندید؛ امیرعلی هم.

قورمه‌سبزی روی گاز قل‌قل می‌کرد و

وسایل برای مهمونی فردا مهیا بود. حامد هم

از سر کار اومده بود و داشت کتاب می‌خوند.

کنارش نشستیم و تلفنم رو روشن کردم... که

زنگ زدند. حامد با تعجب سر بلند کرد و من

شونه بالا انداختم. گفتم:

- نمی‌دونم کیه!

به آسمون نگاه کردم. ماه تو آسمون

می‌درخشید.

بی‌اختیار گفتم:

- احتمالاً مهمان شبانگاهی...

\*\*\*

در رو باز کردم. امیرعلی و سحر دست در

دست هم‌به‌دیدنم اومده بودند. قلبم برای

صورت‌های قشنگ و معصومشون آب شد.

لبخند زدم و پرسیدم:

- اینجا چیکار می‌کنید؟ بیاید تو خونه!

هر دو سر تکان دادند و یک‌صدا گفتند:

- نه دیره.

امیرعلی شاخه رز سرخی رو به طرفم دراز

کرد و گفت:

- این برای شماست خاله! به‌خاطر

مهربونی‌هاتون.

لبخند زدم. ماه هم می‌خندید.

«رامک تابنده»



# مدح سلطانه

«محمدحسین مؤمنی»



ز یزدان بر آن شاه باد آفرین  
که گنجش ز بخشش بنالد همی  
ز دریا به دریا سپاه وی است  
خداوند نام و خداوند گنج

که نازد بدو تاج و تخت و نگین  
بزرگی ز نامش ببالد همی  
جهان زیر فر کلاه وی است  
خداوند شمشیر و خفتان و رنج

از میان دلایل مدح سلطان محمود دو هدف ماندگاری کتاب و نگهداری در کتابخانه‌ی سلطنتی و دیگری بهره‌مندی از پاداش در سال‌های پیری و تنگ‌دستی بیشتر مورد قبول شاهنامه‌پژوهان است.

قبل از پرداختن به مدح سلطان محمود در شاهنامه باید دانست که فردوسی از اهالی باژ و متمول بوده که در ایام سرایش شاهنامه از این سرمایه مصرف کرده است و این خود دلیلی بر رد نظریه برخی از شاهنامه‌پژوهان برای مدح و سرودن شاهنامه به توقع دریافت پاداش است چرا که صرف سرمایه به طمع پاداشی جزئی بیشتر ساده‌انگارانه است.

فردوسی زمانی به سرودن شاهنامه پرداخت که زبان فارسی دستخوش ویرانی و تزلزل بود، گویا این یک وظیفه‌ی ملی و میهنی بوده که به عهده‌ی او گذاشته شده بود. وی در سرودن شاهنامه بیشتر از واژه‌های پارسی استفاده کرده و تنها تعداد ۸۶۵ واژه عربی است.

بجز سلطان محمود اشخاص دیگری نیز در شاهنامه مورد ستایش فردوسی قرار می‌گیرند، او از شخصی به‌نام دوست مهربان یاد می‌کند و تفکر بر این است که این شخص امیرک منصور فرزند ابومنصور عبدالرزاق حاکم طوس بوده که سال ۳۷۷ هجری در قیام میهن پرستانه دستگیر و کشته شد.

تو گفتمی که با من به یک پوست بود  
به شهرم یکی مهربان دوست بود  
به نیکی گراید همی پای تو  
مرا گفت خوب آمد این رای تو  
و شخص دیگر ابوالعباس اسفراینی از  
دوستان فردوسی و از دبیران دربار سامانی  
است که بنا به تاریخ‌یمنی در گسترش زبان  
فارسی در نامه‌های اداری نقش داشت که در  
سال ۴۰۴ هجری دستگیر و در زیر شکنجه  
کشته شد.

یکی فرش گسترده شد در جهان  
که هرگز نشانش نگردد نهان

کجا فرش را مسند و مرقدست  
نشستن‌گه فضل‌بن احمدست  
شاهنامه تقریباً تنها اثر مکتوب از تاریخ پیش  
از اسلام این سرزمین و شرح دلاورمردی  
پهلوانان این دیار است. هیچ اثر تاریخی  
همچون شاهنامه مورد هجوم قرار نگرفته

چراکه برخلاف آثاری چون ادیسه و غیره که در آن خدایانی مانند ژئوس یا فرزندان نیمه‌انسانی او به قدرت‌نمایی می‌پردازند، شاهنامه بازگوکننده پهلوانانی است که با تکیه بر یزدان به پاسداری سرزمین خویش از آفت می‌پردازند.

بر این باورم که دو گروه آگاهانه به رد یا تأیید مدح سلطان محمود توسط حکیم فردوسی پرداخته‌اند. گروه نخست با تکیه بر غیرت ملی و خدشه وارد نشدن به مقام فردوسی و تفکرات وی، مدح را رد می‌کنند و گروه دیگر خود به دو دسته تقسیم شده که بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند. دسته‌ی اول آگاهانه مدح را بنا به موارد سیاسی از فردوسی دانسته و دسته‌ی دوم غرض‌ورزانه و با هدف آسیب‌رساندن به شخصیت حکیم فردوسی او را مداح محمود غزنوی می‌دانند.

دکتر فریدون جنیدی مدح سلطان محمود توسط فردوسی را رد کرده و وجود مدایح در این کتاب را دروغ می‌داند (روزنامه‌ی شرق، ۱۳۸۹/۸/۹، شماره‌ی ۱۱۰۰، ص ۱۳)  
ناگفته نماند که دکتر فریدون جنیدی بنیانگذار بنیاد نیشابور، به جد، پدر شاهنامه بوده و تأثیر زیادی در گسترش شاهنامه‌خوانی و شناخت فرهنگ ایران باستان داشته که فرهنگ و ادب ایران مرهون اوست.

لازم به ذکر است که کتاب‌ها در آن دوره برای ماندگاری می‌بایست چند مورد را رعایت می‌کردند و این برای هر کتابی الزامی بود. نخست مدح خداوند، دوم مدح پیامبر، سوم مدح چهار خلیفه، چهارم مدح سلطان وقت و در نهایت شرح کتاب که در تمام کتب آن زمان مانند تذکره‌الاولیاء رعایت شده است، بجز مثنوی که مستقیم به شرح کتاب می‌پردازد.

فردوسی برای جاودان‌ماندن اثر سترگ خویش به دو پشتوانه‌ی مالی و سیاسی نیازمند بوده و تنها شخص دارای شرایط کسی جز سلطان محمود نبود و فردوسی خودش نیز بر این واقف

بود چرا که وی می‌توانست بدون دغدغه و صرف سی سال عمر خویش، به زندگی متمولانه بپردازد و همانند شاعران هم‌عصر خویش همچون فرخی، منوچهری، عنصری و یا سنایی به دربار راه‌یافته و به مدیحه‌سرایی پرداخته و چشم به پاداش حاکمان وقت داشته باشد.

بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی  
دقت و تفکر در بیت‌های شاهنامه و توجه به افکار نهفته و پنهان حکیم طوس در آن‌ها، مخاطب را قطعاً به این نتیجه می‌رساند که فردوسی این را تنها و تنها یک وظیفه‌ی ملی می‌دانست و با توجه به اندیشه‌های او، مدح سلطان محمود تنها بنا به مسایل سیاسی و منافع کتاب صورت گرفته است.

در خاتمه باید گفت وظیفه‌ی هر ایرانی است که نسبت به این حکیم بزرگ و اثر سترگش مهربان‌تر باشد.



زیبا شکیبازاده

می‌خواهم پیانو بنوازم  
به‌ضرب هر کلید قایم کنم  
صدای جیغ کشیدنت را  
کنج اتاق سیمانی  
شاید نت‌ها دست  
در دست هم  
دردهایت را جارو بکشند  
بیا با هم سفر کنیم تا برسیم  
پشت نیمکت غم‌هایمان  
ابرهایت را باز کن  
یک قهقهه خُنگ بنوش  
اشک‌هایت را  
در یخچال بگذار  
تا منجمد شود  
نگران نباش  
برق‌های این شهر  
هرگز قطع نخواهند شد.



اشرف رشیدیگی

از عاشقانه گفتن  
معذورم بدار  
که من سرگشته‌ی وادی حیرتم  
و  
مَلت عشق را  
در فقر و فنا  
دیدن  
عذابی‌ست که توحید را  
به فراموشی  
و با این پای لنگ  
از پلکان معرفت بالا رفتن میسر نیست  
چه رسد به استغناى ما  
که هنوز  
در راه طلب وامانده‌ایم.



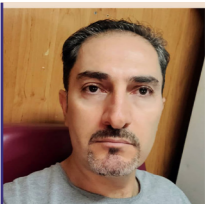
شیوا خالدی‌نیا

پزندگان در انتظار قطار روی ریل می‌نشینند  
باد می‌آید و  
کوه‌ها به راه افتاده‌اند  
باد می‌آید و  
دانه‌های باران قطره‌های خون می‌شوند.



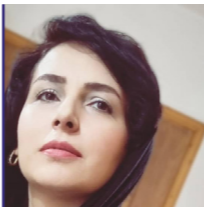
مصطفی رنجبر

مهربانِ دیگر  
مهربانِ مشکل  
هذلولیِ اخگرانه،  
ایستاده به بدرقه ماه.



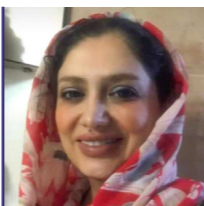
الیاس صالحی‌نژاد

بی‌تو شهری سوت و کورم بازگرد  
کوره راهی بی‌عبورم بازگرد!  
بی‌تو از دنیا جدا افتاده‌ام  
آرزویی محو و دورم بازگرد.



معصومه فتوحی

هنوز زنده‌ایم،  
آسمان نشسته  
تماشای دلهره‌ی کبوتران را  
در سپیده‌دمان...  
نخواهیم مرد  
در آسمانی پر از گلوله و دیوار!  
مرگ  
لحظه‌ی ایستادن است...



زهرة یوسفی

گاهی باید تمام جهان‌ات را بگذاری و بگذری  
شاید، اینجا ایستگاه ماندن نیست و  
تنها ایستاده‌بودن را زیسته‌ایم  
ما از خود می‌گذریم و  
دیگران از ما عبور می‌کنند برای خود  
و یک پنجره ایستاده است  
تا سوت قطار پایان یابد.



هادی مرادی

بعدها چراغ شدیم  
از فرط خستگی؛  
یا ابری که می‌دوید  
تا سایه بماند.  
قبل‌ترها  
جز اجاقی کور  
و  
کلاتی دور  
چیزی نبودیم.



مهناز معصومی

سالها بعد!  
فرزندانم موقع قصه گفتن برای کودکانشان  
از زنی روایت می‌کنند که  
میخواست با سکوت،  
فریاد زنان جامعه را به گوش بسته تاریخ  
برساند  
زنی که  
در عمق تنهائیش  
زنده به گور عقاید جامعه شد...



شهریار کنعانی

دستان تو  
قندان را شیرین کرد  
دندان تو  
قند را  
و لیوان‌ها  
از دهان تو  
شیر و چای خوردند  
من نگاه می‌کردم  
تا از دست و دهان و دندان‌ات  
شعری درست کنم  
برای صبحانه

# دمی با شاعران جوان

